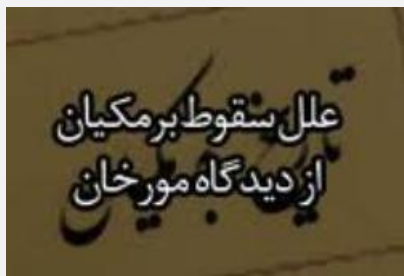


اقتدار و سقوط يك دولت

به بهانه سالروز قتل «جعفر برمکی» به فرمان «هارون» در (178ق) و آغاز سقوط خاندان «برمکیان»...



بررسی علل سقوط برمکیان، از دیدگاه مورخان
به بهانه سالروز قتل 171#& جعفر برمکی؛ به فرمان 171#& هارون؛ در (178ق) و آغاز سقوط خاندان 171#& برمکیان؛

عبرت‌آموزترین

اقتدار و سقوط يك دولت

نویسنده : انور خالندی

برمکیان یکی از خاندان‌های با نفوذ ایرانی بودند که توانستند به دستگاه خلافت عباسی راه یابند و شکوه و جلال خاصی به این خلافت ببخشند. یحیی برمکی و فرزندانش فضل و جعفر، از معروف‌ترین افراد این خاندان بودند که در دوره‌ی هارون الرشید قدرت زیادی کسب کردند. دوران با عظمت هارون تا حدود زیادی مرهون تلاش‌های این خاندان مشهور است. اما پس از چندی، دوره‌ی نکبت و سقوط آنها فرا رسید و عوامل گوناگونی زمینه سقوط این خاندان را فراهم کرد. در این مقاله سعی می‌شود علل سقوط برمکیان با توجه به دیدگاه‌های متفاوت مورخان بررسی شود. ***** مقدمه

عرب‌های مسلمان، پس از فتح ایران، برای اداره‌ی این سرزمین وسیع به کمک خود ایرانیان نیاز پیدا کردند. هرچند حکومت عرب گرایاموی در اداره‌ی امور خود از ایرانیان بهره‌ن جست و ورود آنها را به دستگاه خود ممنوع کرد، ایرانیان همواره برای نفوذ در دستگاه خلافت کوشیدند و توانستند در حکومت بعدی، یعنی عباسیان، به این مهم دست یابند. حکومت عباسی توانست با حمایت کامل ایرانیان - به ویژه ابومسلم خراسانی - به قدرت برسد و حدود 5 قرن بر جهان اسلام ریاست کند.

با استقرار دولت عباسی، ایرانیان چنان در ارکان آن جای گرفتند که مورخان و نویسندگان، آن را دولتی ایرانی خواندند. نه تنها سازمان دولت و مهم‌ترین نهادهای دولتی در اوایل عصر عباسی از سازمان‌های ایرانی اقتباس شد و مشهورترین دیوان سالاران در دستگاه خلافت و بیشتر وزیرانشان ایرانی بودند. بلکه حیات فرهنگی- اجتماعی بیشتر قلمرو خلافت از سنت‌های مادی و معنوی ایرانی متأثر بود. پایمردی افرادی مانند: ابوسلمه خلال، خالد بن برمکی، ابویوب موریانی، یحیی برمکی و فرزندانشان فضل و جعفر و سپس فضل بن ربیع و فضل و حسن بن سهل در توسعه قدرت دولت عباسی را نمی‌توان انکار کرد. (1)

در میان این وزیران نامدار، برمکیان از معروف‌ترین وزیران و دیوان سالاران عصر عباسی بودند که توانستند شکوه جلال خاصی به این خلافت ببخشند و بالاترین مقام را در دستگاه خلافت عباسی به دست آورند. آنها توانستند با کسب قدرت فراوان، از فرهنگ و سنن ایرانی- اسلامی دفاع کنند. اما با همه‌ی این قدرت و نفوذ، مورد غضب هارون و دستگاه خلافت عباسی قرار گرفتند و در اوج اقتدار، سقوط کردند و به سرنوشت دیگر ایرانی مشهور، ابومسلم خراسانی، دچار شدند. نگارنده در این پژوهش با استفاده از روش تاریخی توصیفی- تحلیلی در پی پاسخ به این پرسش است که زمینه‌ها و عواملی که سبب گردید خاندان برمکیان در اوج قدرت خود سقوط کنند، چه بوده است؟

***** برمکیان قبل از سقوط

در مورد اصل و منشا برمکیان، اطلاعات دقیق و کاملی در دست نیست و گزارش‌های ضد و نقیض و افسانه‌وار به دست ما رسیده است. اما بنابر قدیمی‌ترین روایات عربی، برمکیان ایرانی بوده‌اند و کهنات و سدان 171#& نوبهار؛ را که سالیانی دراز قبل از اسلام بت خانه‌ی معروفی در بلخ بوده است، برعهده داشتند. (2) مولف ناشناس کتاب اخبار برامکه درباره‌ی 171#& نوبهار؛ می‌نویسد:

نوبهار در شهر بلخ و متعلق به برمکیان بود. برامکه قبل از ملوک طوائف، از بزرگان و اشراف جهان بودند و نسب به سلاطین ایرانی می‌رسانیدند و آیین و کیش ایشان پرستش اصنام بود. (3).

ایرانیان نوبهار را تکریم می‌کردند و زائران زیادی که بیشتر از نواحی دوردست به دیدن نوبهار می‌آمدند، دیوارهای معبد را از منسوجات گران بها می‌پوشاندند و درفش‌هایی بر فراز گنبد آن می‌افراشتند. (4) به نظر می‌رسد برمک، لقبی بود که به خادم معبد نوبهار در بلخ اطلاق می‌شد و ریاست آن معبد از برمکی به برمک دیگر به ارث می‌رسید. (5)

بر خلاف نظر برخی مورخان مانند مسعودی و بلاذری که معبد نوبهار را آتشکده دانسته‌اند، (6) این معبد در زمان ساسانیان بت خانه بوده است (7) و چنان که از نام سانسکریت آن nova vihara (دیر نو) بر می‌آید، این معبد دیری بودایی بوده است. حتی برخی جغرافی نویسان مسلمان مانند ابن فقیه معتقد بودند نوبهار مکانی برای بت پرستی بوده است. (8) همچنین بنابر روایات 171#& هیون شانگ؛ و 171#& ای تسنیک؛ که در قرن هفتم میلادی در بلخ به قصد سیاحت اقامت داشته‌اند، نوبهار محلی برای انجام تشریفات و مراسم مذهبی بودایی بوده است. (9)

جد برمکیان که برمک خوانده می‌شد، در زمان خلیفه سوم، عثمان (24-35 ق) و به قولی در روزگار عبدالملک اموی (65-86 ق) اسلام

آورد؛ پیش از گرویدن به اسلام، متولی نوبهار بود و اسلام آوردن وی تا حدودی سبب انتشار آیین مسلمانی در بلخ و نواحی اطراف آن گشت. شاید به همین دلیل و نیز به سبب ثروت و معروفیت و وقوف برمک بر طب و دارو بود که فرزندان وی خیلی زود نزد خلفا راه یافته، صاحب نفوذ و مقام شدند. (10)

خواندمیر، برمک را اولین فرد از برمکیان می‌دانست که بر مسند وزارت نشست، (11) ولی خالد بن برمک اولین فرد از خاندان برمکیان بود که بر مسند وزارت نشست. (12) وی در نزد خلفای اموی به ویژه مروان، دارای قدر و منزلتی عظیم بود. اما با شروع قیام عباسی، خالد به ابومسلم خراسانی پیوست و پس از آن، مورد توجه سفاح، اولین خلیفه عباسی گشت. جهشیاری درباره‌ی ورود خالد برمکی به دستگاه خلافت عباسی می‌نویسد:

ابوالعباس از او خوشش آمد و او را به کار خودش که اداره‌ی امور غنایم بود گماشت. سپس کارهای دیوان خراج و دیوان جند (سپاه) را به او واگذار کرد. خالد در زمان انجام دادن وظیفه‌ی خود، دوستداران زیادی پیدا کرد و اثر نیکویی از خود برجای گذاشت. در دیوان‌ها معمول بود که کارها را در اوراق ثبت می‌کردند؛ خالد نخستین کسی بود که ثبت در دفاتر را معمول کرد و از خاصان ابوالعباس شد و مقام وزارت را به دست آورد. (13)

خالد در زمان منصور (136-158 ق)، خلیفه عباسی، نیز مدتی عهده دار وزارت بود و لیاقت و کاردانی خود را با کارهای مفیدش نشان داد و در نزد منصور تقرب بیشتری یافت. همچنین مدتی به حکومت طبرستان و موصل دست یافت و در همین مأموریت‌ها بود که ثروت فراوانی به دست آورد. خالد به سبب توانمندی اداری، مالی و مہتری عقلی و بلند نظر بودنش، توانست به دستگاه عباسی راه یابد و راه را برای نفوذ خاندانش هموار کند. از این زمان است که آفتاب اقبال این خاندان پیوسته رو به ترقی و کمال می‌رود تا زمان هارون (170-193 ق) که به انتها درجه‌ی بلندی و اعتبار می‌رسد.

یحیی برمکی، از معروف ترین افراد این خاندان و از قدرت مندترین وزیران ایرانی خلافت عباسی بود. وی که در ابتدا مربی و معلم هارون بود، در برابر فشارهای بسیاری که هادی، خلیفه عباسی، برای دور کردن هارون از ولایتعهدی و جایگزینی پسرش، جعفر، انجام داد، نقش بسزایی در تأمین ولایتعهدی هارون ایفا کرد و سهم زیادی در به خلافت رساندن هارون داشت. هارون نیز به پاس خدمات وی، اعتبار یحیی را برای وی حفظ کرد و او را به وزارت گماشت و از وی خاست که از مردم بیعت بگیرد. طبری در این باره می‌نویسد:

در این سال (170ق) یحیی بن خالد را وزارت داد و بدو گفت: کار رعیت را به تو واگذاشتم و آن را از گردن خویش برعهده تو نهادم. درباره آن به ترتیبی که صواب می‌بینی حکم کن، هر که را می‌خواهی به کار گمار و هر که را می‌خواهی معزول کن و کارها را مطابق رای خویش روان کن، و انگشتر خویش را بدو داد. (14)

بدین ترتیب، یحیی با رسیدن به وزارت، قدرت و اهمیت فوق العاده‌ای کسب کرد و اقدامات مفید و ارزنده‌ای را انجام داد، به گونه‌ای که در نتیجه‌ی لیاقت او و فرزندان‌ش هیچ امپراتوری عرب به ثروت و نعمت دوران خلافت هارون نرسید و هیچ وقت مانند دوران هارون و برمکیان مالیات به این راحتی و نظم و ترتیب وصول نمی‌شد. (15)

مولف ناشناس تاریخ برامکه درباره یحیی می‌نویسد:

با کمال جد و سعی به کارهای مملکت پرداخت و از تحمل هیچ گونه رنج و مشقتی خودداری ننمود. در اصلاح خرابی‌ها و تدارک خلل‌ها و محافظت ثغور و جمع‌اموال و آبادی بلاد و عمارت اطراف جهدی بلیغ مبذول داشت و خلافت را رونق و طراوتی به سزا و جمالی به کمال داد و برای صائب و تدبیر ثاقب به انجام معضلات و کفایت مهمات موفق و کامیاب گردید. (16)

گذشته از یحیی، فرزندان و وابستگان وی نیز مهمترین مراکز قدرت در دستگاه خلافت را در دست داشتند. از میان آنان، فضل و جعفر، از نزدیکان خاص هارون به شمار می‌رفتند. هارون فرمانروایی قسمت غربی شهر انبار تا شمال افریقا را به جعفر و فرمانروایی قسمت شرقی از شیروان تا ترکستان رابه فضل داد. فضل و جعفر از چنان سیطره و نفوذی برخوردار بودند که هیچ کس در سراسر خلافت، چنین قدرتی به دست نیاورده بود. (17)

***** سقوط برمکیان

سقوط برمکیان، یکی از حوادث شگفت انگیز و قابل توجه تاریخ اسلام می‌باشد که توجه بسیاری از مورخان و نویسندگان را به خود جلب کرده است؛ زیرا برمکیان در اوج اقتدار، شهرت و محبوبیت بودند که هارون، خلیفه عباسی، بر آنها خشم گرفت و یکباره راه اضمحلال و سقوط را طی کردند.

مورخان درباره‌ی علل خشم گرفتن هارون بر برمکیان و سقوط آنها اختلاف نظر دارند؛ برخی از این آرا مشترک و برخی دیگر متفاوت‌اند. بی شک، اگر یک علت خاص را عامل سقوط برمکیان بدانیم، به خطا رفته ایم؛ زیرا هیچ رویداد تاریخی تک علتی نیست و سقوط برمکیان نیز از این نوع است. پس نمی‌توان یک علت خاص را در مورد سقوط برمکیان پذیرفت، بلکه زمینه‌ها و عوامل مختلفی زمینه‌ی سقوط برمکیان را فراهم ساختند.

***** ازدواج جعفر و عباسه (خواهر هارون)

گروهی از مورخان موضوع مربوط به ازدواج جعفر و عباسه (خواهر هارون) را علت سقوط برمکیان دانسته‌اند.

قضیه از این قرار بود که: رشید، تحمل دوری خواهرش عباسه و همچنین جعفر بن یحیی را نداشت. از این روی، به جعفر گفت: من عباسه را به ازدواج تو در می‌آورم تا نگاه کردن به او برایت حلال باشد ولی نباید بدو نزدیک شوی. عباس و جعفر که هر دو جوان بودند، پیوسته نزد هارون الرشید گردهم می‌آمدند و گاه رشید از نزد ایشان برمی‌خاست و آن دو مدت‌ها با یکدیگر خلوت می‌کردند. پس جعفر با وی نزدیکی کرد و عباسه از او آبستن شد و دو فرزند زائید و ... تا آن که رفته رفته رشید بدان پی برد. (18)

یحیی و دیگر فرزندان‌ش از این وصلت هراسناک شدند و آن را پایان زندگانی خویش می‌دانستند. ضیاء برنی می‌گوید:

... تعزیت روزگار خود داشتند و در مصیبت بنشستند و با یکدیگر گفتند که چون نام نیک و آوازه‌ی وجود ما عالم را بگرفت و جهانیان به ذکر ما رطب اللسان گشتند، امیر المومنین را غیرت‌آمده و بر ما حسد کرده و راه برانداختن خزائن عباسه را بر جعفر دهد و او را متهم کند و بعد از آن در خون و مال ما نشیند. (19)

اگر این روایت برنی را صحیح بدانیم، می‌توان به این نکته پی برد که این عمل‌هارون عمدی، و دراندیشه‌ی پیدا کردن بهانه‌ای برای برانداختن برمکیان بوده است؛ زیرا هارون می‌دانست که جعفر به قولی که داده است نمی‌تواند عمل کند. به گفته‌ی برنی «معلوم دانایان عالم است که پنبه را با آتش در یک حقه داشتن از محالات است (20)؛ raquo; خلیفه وقتی که از ماجرا اطلاع یافت - گویا همسرش، زبیده، ماجرا را به اطلاع او رسانده بود- خشمگین شد و این عمل جعفر را اهانتی در حق خویش و شاید هم خطری برای ولایت و حکومت شمرد. او از این بیمناک بود که فرزند زاده شده از آن دو، بعدها به خلافت برسد و خلافت از دست آنها بیرون رود و به ایرانی‌ها برسد. به همین دلیل در سال 187 ق پس از بازگشت از سفر حج، جعفر را به تیغ جلاد سپرد. البته تا حدودی باید در ظاهر قضیه شک کرد و مورخانی مانند یعقوبی و ابوالفرج اصفهانی نیز در آثار خود از این ماجرا یاد نکرده‌اند. اما با توجه به اینکه هارون از برمکیان، فقط جعفر را به قتل رساند، به نظر می‌رسد که این موضوع درست بوده است.

***** سعایت دشمنان برمکیان از آنها پیش‌هارون بود

از دلایل دیگری که مورخان درباره سقوط برامکه آورده‌اند سعایت دشمنان برمکیان از آنها پیش‌هارون بود.

طبری از قول ثمامه بن اشرس می‌نویسد:

نخستین ناخوشایندی‌ای که در کار یحیی بن خالد پدیدامد، آن بود که محمد بن لیث نامه‌ای به نزد رشید فرستاد و در آن وی را اندرز می‌گفت که یحیی بن خالد به نزد خدا کاری برای تو نخواهد ساخت که وی را میان خویشتن و خدا نهاده‌ای و ... (21)

پس از این سعایت بود که رشید به همه دستور داد که با ورود یحیی کسی برای وی برنخیزد؛ در صورتی که پیش از این با ورود یحیی همگی به نشانه احترام از جای بر می‌خواستند.

عده‌ای از مقربان و خاصان مقام خلافت که بر علو مقام و مراتب کمال و کفایت برمکیان حسد می‌بردند همیشه در پی فرصتی بودند تا یحیی و فرزندانش را نزد هارون خوار جلوه دهند. اینان کار را به جایی رساندند که آنها را به زندیقی و الحاد متهم کردند. از جمله این افراد فضل بن ربیع، علی بن عیسی بن ماهان، زبیده، امرای عرب مانند آل مزید شیبانی و ... بودند.

فضل بن ربیع همیشه نسبت به برمکیان بدخواهی می‌کرد. به نظر می‌رسد وی در پیشگاه خلیفه از جعفر دیده بود. (22) به همین دلیل بیش از همه سعایت می‌کرد. علی بن عیسی بن ماهان که یحیی با حکومت او در خراسان مخالف بود از دیگر مخالفان سرسخت برمکیان بود.

موسی بن یحیی بن خالد سخن چید و در انجام کارهای خراسان نام او بد کرد و رشید را آگاهانید که او با خراسانیان نامه نگاری می‌کند تا به سوی او سپاه آریند و آنها را از فرمان او برون می‌برد و ... (23)

زبیده همسر هارون و مادر امین از دیگر مخالفان یحیی و برمکیان بود زبیده همیشه از یحیی پیش‌هارون شکایت می‌کرد که «وی در کار حرم مداخله می‌کند و او (یحیی) خادمان و خواجه سرایان گماشته از آمد و شد در حرم منع می‌کند... (24)؛ raquo; وی بیش از همه کارشکنی می‌کرد زیرا یحیی و جعفر، مأمون پسر هووی زبیده را برتر از امین می‌دانستند. سایر امرای عرب مانند آل ربیع و آل مزید شیبانی نیز که به واسطه نفوذ برمکیان ضعیف شده بودند با زبیده همدست گشتند این دشمنان از چندین راه نزد هارون از برامکه بد می‌گفتند؛ از یک طرف درباره تشیع آنان و از طرف دیگر در مورد استبداد برمکیان و پول‌اندختن آنان.

هارون هرگاه محبت‌های یحیی را در نظر می‌آورد از این سخنان می‌رنجید اما به تدریج این بدگویی‌ها اثر بخشید و در برانداختن برمکیان به او کمک کرد.

***** طرفداری برمکیان از علویان از دیگر علل سقوط برمکیان

به نظر برخی مورخان طرفداری برمکیان از علویان از دیگر علل سقوط برمکیان است ابن طقطقی صاحب تاریخ فخری در این باره می‌نویسد:

رشید، جعفر بن یحیی را به کشتن مردی از آل ابوطالب وادار کرد ولی جعفر از آن کار سر باز زد و طالبی را رها کرد.

رشید از جعفر پرسید: با مرد طالبی چه کردی؟ جعفر گفت: وی در زندان است.

رشید گفت: به جان من سوگند یاد کن. جعفر آگاه شد که رشید به موضوع پی برده است. از این روی در پاسخ گفت: نه، به جان تو او را رها کردم؛ زیرا فهمیدم آن مرد زبانی برای تو نخواهد داشت.

رشید گفت: خوب کاری کردی. چون جعفر از نزد وی برخاست، رشید گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم و از آن پس به آزار برمکیان پرداخت ... (25)

جرجی زیدان نیز معتقد به هواخواهی برمکیان از علویان است:

برمکیان شیعی بودند و جد آنها، خالد، پیش از آنکه با عباسیان بیعت کند با علویان بیعت کرده بود. یحیی و فرزندانش نیز در پنهان دل به مهر علی داشتند و به علویان کمک‌های مالی می‌کردند اما این کار را پنهانی انجام می‌دادند. زیرا هارون نسبت به شیعیان علی‌کینه سختی داشت. برمکیان دشمنی هارون درباره علویان را نمی‌پسندیدند و آن را نامشروع می‌دانستند اما با تمام این احتیاط کاری‌ها مردمان حسود این مسائل را به گوش خلیفه می‌رساندند. (26 و 27)

اگر ادعای رابطه علویان با برمکیان صحیح باشد این عامل نیز از علل سقوط برامکه و برانداختن آنها توسط هارون است؛ زیرا اولاً، هارون نسبت به علویان ستمگری بی نظیر بوده است و نه تنها به شدت علویان را سرکوب می‌کرد بلکه هرکس کوچکترین کمکی به

آنها می‌کرد مورد غضب او قرار می‌گرفت. ثانیاً؛ هارون آن را نوعی خیانت در حق خویش تلقی می‌کرد. طرفداری از علویان دلیلی نبود که هارون به سادگی از آن بگذرد. چون وجود علویان اساس حکومت وی و عباسیان را تهدید می‌کرد.

***** قدرت آنان در دولت و نفوذ بیش از اندازه در عموم ممالک اسلامی

از دلایل دیگری که مورخان برای سقوط برمکیان عنوان کرده‌اند قدرت آنان در دولت و نفوذ بیش از اندازه در عموم ممالک اسلامی و توجه عموم مردمان به آنان است. امری که هارون به شدت از آن بیمناک بود. هارون در مدت هفده سال وزارت یحیی و فرزندانش به اسم خلیفه می‌گذشت. بر آنها مکشوف بود همه کارها به دست آنان بود و بدون اجازه به سرای هارون وارد میشدند به هر کس هرچه داده می‌شد چنان به نظر می‌آمد که از کرم و بخشش آنهاست. گاه رفتارشان چنان بود که گویی خلیفه نیز خود از آنها نان پاره می‌ستاند.

***** ثروت فراوان برمکیان چشم‌هارون مالدوست راخیره کرده بود

از سوی دیگر ثروت فراوان برمکیان چشم‌هارون مالدوست راخیره کرده بود و همیشه به دیده رشک به آنها می‌نگریست. مسعودی در این باره می‌نویسد:

از یکی از عموهای رشید نقل می‌کنند که وقتی رشید نسبت به یحیی متغییر شده بود و پیش از آنکه برمکیان را سرکوب کند نزد یحیی رفته و گفته بود: امیرالمومنان جمع مال را دوست دارد و فرزندانش زیاد شده‌اند و می‌خواهد املاکی برای آنها فراهم کند و تو و یاران‌ت املاک فراوان دارید. اگر املاک و اموال آنها را بگیری و به فرزندان امیر مومنان دهی امیدوارم که مایه سلامت تو شود و امیر مومنان با تو دل خوش کند.

یحیی بدو گفت: به خدا اگر نعمت از من زایل شود بهتر از آن است که نعمت را از کسانی که به آنها داده‌ام بگیرم. (28)

میر خواند صاحب کتاب روضه الصفا نیز در این باره می‌نویسد:

منقول است یکی از جهات انحراف مزاج رشید نسبت به برامکه آن بود که چون بر سریر خلافت متمکن گشت زمام حل و عقد و رتق و فتق و بست و گشاد و ستد و دادامور مملکت و مهام خلافت را در قبضه اقتدار یحیی بن خالد برمکی نهاد و اولاد او را نیز به مراتب بلند و مناسب ارجمند اختصاص داد. استیلای برامکه بر ملک و مال به مرتبه‌ای رسید که اگر رشید به اندک مختصری احتیاج شدی، به جد وجه بسیار گاهی به مطلوب رسیدی و گاهی هرچند سعی و کوشش نمودی هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نگشتی. (29)

این روایتها نفوذ و استقلال یحیی در کارها و نیز ثروت بی‌مانند برمکیان را می‌رساند هارون خود نیز از نفوذ و استبداد یحیی به تنگ آمده بود چنانکه بختیشوع بن جبرئیل از قول پدرش- که پرورش یافته برمکیان بود- نقل می‌کند:

پیش رشید بودم ناگهان داد و فریادی به گوشم رسید. رشید گفت: چه خبر است؟ گفتند: یحیی بن خالد به کار شاکیان رسیدگی می‌کند. گفت: خدا کارش را بسازد. آنگاه او را ناسزا گفت و سرزنش کرد و گفت: او پیش خود، بدون مراجعه به من کار می‌کند و بدون مشورت من کارها را می‌گذراند و عملی را که خود می‌پسندد و من آن را دوست ندارم انجام می‌دهد. من آن را به یحیی بازگو کردم. یحیی گفت: گذشت زمان نیکی‌ها را همچون بدی جلوه می‌دهد هر کس بخواهد کسی را بیهوده متهم سازد خدا کند که آن را نیک در نظر بگیرد. (30)

مؤلف ناشناس کتاب اخبار برامکه، قدرت و نفوذ زیاد برمکیان را علت اصلی سقوط آنها می‌داند و می‌گوید:

هارون سالها بود که با برامکه دل بد کرده بود و از قدرت و نفوذ ایشان پریشان خاطر و ترسان و نگران بود و قصد برانداختن آنان را داشت ولی چون در کفایت، کیاست و حسن سیاست ایشان در انتظام امور مملکت و خلافت می‌نگریست، در اجرای قصد خود متردد می‌گردید. اما در آخر آنها را برانداخت. (31)

***** استبداد ایشان بر کار دولت و مملکت

ابن خلدون با رد داستان جعفر و عباسه، استقلال و استبداد درکارها را عامل سقوط برمکیان می‌داند. وی لحن جانبداری به هارون و اقداماتش دارد و معتقد است:

سبب نکبت برامکه، استبداد ایشان بر کار دولت و مملکت و جمع و اندوختن مال دیوانی و تسلط آنان بر جمیع امور بود. برمکیان برامور جمهور غلبه حاصل کردند و برتری یافتند و در سلطنت و قدرت خلیفه شریک و انباز شدند و با وجود ایشان رشید در کارهای دولت اختیار تصرف و اقتداری نداشت. آثار ایشان در جهان بزرگ شد و آوازه جلال آنان سراسر آفاق را فرو گرفت؛ کارهای مهم و بزرگ را به خود و بر آوردگان و پروردگان خویش اختصاص دادند و هر چه از منصب وزارت و کتابت و قیادت و حجابت و شمشیر و قلم بود از دست دیگران خارج کردند و به تصرف خود درآوردند. (32)

طبیعی بود که هارون زمانی که می‌دید این خاندان توانگر بیش از خود او بر تمام امور و شئون مملکت تسلط دارند خود را در برابر قدرت و عظمت آنها ناچیز می‌دید؛ همین احساس ضعف و حقارت در برابر آنها سبب گردید. آنان را از کار برکنار و اموال و دارایی‌هایشان را مصادره کند افزون بر این، هارون بنا بر طبع خود و نیز با قدرتی که داشت به وزیران غیر عرب و به ویژه ایرانی بدگمان بود و زمانی که مشاهده کرد آنها (برمکیان) قدرت او را محدود ساخته، خود یکه تاز گردیده‌اند. آنها را از صحنه سیاست کنار زد.

البته باید توجه داشت این بدگمانی منحصر به هارون نبود؛ زیرا خلفای قبل از وی مانند سفاح و منصور نیز به دلیل بدگمانی به ابوسلمه خلال و ابومسلم خراسانی وزیران ایرانی و ترس از اینکه قدرت فراوان بیابند و با حذف خلفا، خود به جای آنها بر مسند قدرت بنشینند.....

مورخان درباره انگیزه‌هارون در برانداختن برمکیان و سقوط آنان، غیر از دلایلی که ذکر شد موارد دیگری نیز بیان کرده‌اند که نمی‌تواند چندان مؤثر باشد، اما ذکر آن بی فایده نیست. برای مثال ابن اثیر در الکامل آورده است:

***** دعای یحیی بن خالد

انگیزه این تیرگی آن بود که جعفر کاخی برافراشت که هزینه آن بیست هزار درهم بود. گزارش آن به رشید رسید هر که این گزارش شنید گفت: هزینه سرای او که چنین شود دیگر هزینه او پادشاهی او دوچندان شود و این بر رشید بسی گران آمد. (33) در ادامه می‌آورد:

از انگیزه‌های دیگر این تیرگی که همگان آن را از انگیزه‌های بنیادین نمی‌شمردند، ولی از بنیادی‌ترین انگیزه‌هاست، آن بود که در یکی از سفرهای حج یحیی بن خالد دیده شد که بر پرده کعبه پنجه افکنده و می‌گفت: بار خدایا اگر خشنودی تو نسبت به من در آن است که نعم خویش را از من بازگیری، بازگیر و هر گاه رضای تو بدین حاصل شود که اهل و فرزندان مرا بازگیری، به جز فضل همه را از من بستان. یحیی چون این بگفت به مراجعت پرداخت و چون به در مسجد رسید بازگردید. آنگاه گفت: بار خدایا استثنا از چون من بنده، زشت و ناپسندیده است. خدایا فضل را نیز از من بازگیر. (34) طبری نیز نقل می‌کند:

موسی بن یحیی می‌گوید در سالی که بدبختی بر ما وارد گردید پدرم یحیی برای طواف برون شده بود. من با وی بودم پدرم به پرده‌های کعبه آویخت و پیوسته دعا می‌خواند و می‌گفت: خدایا گناهانم بسیار بزرگ است و جز از تو کسی احصاء آن نتواند و غیر از تو آن را نداند. اگر بدان مرا عقوبت خواهی کرد باری عقوبتم را در دنیا قرار داده هر چند آن گوش و چشم و مال و فرزندانم را فرو گیرد. تا آنکه رضای تو مرا حاصل گردد و عذاب مرا به آن جهان مگذار. (35) ابن اثیر می‌گوید:

این دعا به اجابت مقرون گردید چون از حج بازگشتند و به انبار رسیدند و رشید در 171 هجری قمری را رخت افکند برمکیان را سر بکوفت. (36)

مجموع عوامل مذکور سبب گردید هارون قدر ولی نعمتان خود را نشانسد و آنها را مورد غضب خود قرار دهد. بنابراین در بازگشت از سفر حج در شب آخر محرم سال 187 ق، دستور قتل جعفر را صادر کرد. این دستور همان شب اجرا شد و سقوط برمکیان با این قتل آغاز گردید. همان شب به فرمان هارون خانه‌های برمکیان و یاران و دست پروردگانشان را نیز محاصره کردند و بعضی‌ها را کشتند و برخی را نیز به زندان انداختند. طبری می‌گوید:

رشید بگفت تا آن شب کسانی را فرستادند تا یحیی بن خالد و همه فرزندان وی غلامان و وابستگان را محاصره کردند و هیچ کس از آنها که آنجا بود فرار نتوانست کرد. یحیی بن خالد را نیز درخانه‌اش بداشتند هر چه مال و ملک و کالا از آنها به دست آمد گرفته شد. سپاهیان نگذاشتند هیچ کس از آنها سوی مدینه السلام یا جای دیگر رود. (37) هارون حقوق خدمت و مناصحت یحیی را نشناخت؛ حق فداکاری و جان نثاری او را نگه نداشت.

نقل کرده‌اند که یحیی درباره حوادث پیش‌آمده خرسند بود، آن را به حساب تقدیر و سرنوشت گذاشته بود. وی در این سه سالی که در زندان بود، صبر و بردباری پیشه کرد؛ به ویژه اینکه محبوبترین فرزندش فضل نیز در کنارش بود. یحیی بر خلاف آنچه مستوفی و شبانکاره‌ای گفته‌اند که هارون یحیی و فرزندانش را به قتل رساند، (38) در سوم محرم سال 190 ق به طور ناگهانی و بدون بیماری خاصی در زندان رقه به مرگ طبیعی در گذشت. فضل بر او نماز خواند و به روایتی در رافقه (39) (شهری در کنار فرات) و به روایتی دیگر در ربض هرثمه (40) واقع در ساحل فرات به خاک سپرده شد و بنای بلندی بر آرمگاه وی برپا گردید. گویند رشید از این پیشامد غمگین شد و به گروهی از خاصان خود گفت: 171 هجری قمری؛ امروز فضل نیز در روز شنبه پنجم محرم سال 193 ق در گذشت و در کنار قبر پدر به خاک سپرده شد. (42)

شبانکاره‌ای مؤلف مجمع الانساب نیز اظهار می‌دارد:

رشید بسیار تأسف خورد و بدانست که جهان به قلم و تدبیر یحیی بن خالد راست بود و بارها گفت: دریغ آن یحیی و تدبیر او. (44) پس از سقوط برمکیان، غالباً رشید این سخن را تکرار می‌کرد: سقوط هر کسی به قدر بالا رفتن مقام اوست؛ وقتی مور بال در آرد که پرواز کند، محنت وی آغاز شده است. (45) یعقوبی نیز آورده است:

رشید می‌گفت: اگر دست راستم می‌دانست به چه سبب چنین کاری کردم هر آینه آن را می‌بریدم. (46)

بی تردید با سقوط برمکیان دوران شکوه و جلال خلافت هارون نیز به پایان رسد و افرادی که به جای برمکیان اداره امور را در دست گرفتند هرگز نتوانستند آن رونق و شکوه دوران برمکیان را احیا کنند. نقش عظیم برمکیان در رهبری دولت و اداره سرزمینهای خلافت بر اساس سازمان اداری و مالی و سیاسی که خود پدید آوردند- و آن را باید به مثابه طرحی نو در بسیاری از زمینه‌های ساختاری سیاسی و اداری حکومت تلقی کرد- چنان بود که سقوطشان مشکلات فراوانی در همه شئون دولت پدید آورد. (47)

***** نتیجه

آغاز خاندان برمکیان با شکوه و جلالی کم نظیر همراه بود اما سرگذشت آنها پایانی غم انگیز داشت. این خاندان از جمله خاندانهای با نفوذ در خلافت عباسیان بودند که از ابتدا به دلیل تدبیر و رأی صائب به دستگاه خلافت راه یافتند.

***** موجودیت سیاسی برمکیان دو ویژگی خاص داشت:

1. این خاندان در مقایسه با پیشینیان و معاصران خود مانند ابومسلم و ... عمر طولانی تری کردند.
 2. تحول سیاسی این خاندان همراه با برنامه ریزی بود. این تحول با نقش عادی در حرکت عباسیان آغاز و با پذیرش برخی مناصب حکومتی به مرحله دیگری وارد شد و سپس در خاندان عباسی نفوذ کردند.
- یعنی این تحول از یک نفوذ ساده شروع شد. ولی کم کم آفتاب اقبال این خاندان غروب کرد و زمینه سقوطشان و حسادت بزرگان

- عرب را برانگیخت و موجب دشمنی آنان را با برمکیان و سعایت ایشان نزد خلیفه شد و در نتیجه، هارون برمکیان را خطر واقعی برای حکومت خود برشمرد.
- موضوع جعفر و عباسه سعایت دشمنان، قدرت و نفوذ بیش از حد آنها و ترس هارون از قدرت آنها اتهام تمایل به علویان و ایرانی گری و...، از عواملی بودند که زمینه سقوط برامکه را فراهم کردند.
- پس از سقوط برمکیان ضعف و فساد دولتی، که تا آن زمان با تدبیر برامکه از آن جلوگیری شده بود رفته رفته آشکار شد و کارهای مملکتی رو به خرابی و ضعف نهاد. بسیاری از مردم بر سقوط برمکیان افسوس خوردند و رفتار هارون درباره آنها را دور از انصاف شمردند به گونه‌ای که خود هارون نیز اظهار پشیمانی کرد.
- با این همه ستایش‌های اغراق‌آمیزی نیز درباره برمکیان شد اما چهره آنها همچنان درخشان ماند و روزگار برمکیان در افواه و امثال به مثابه روزگار طلایی مروت و انسانیت داستان شد.
- ***** پی نوشت‌ها:
1. سید صادق سجادی، تاریخ برمکیان، ص 2.
 2. لوسین بووآ. برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، ص 27.
 3. ناشناس، اخبار برمکه، ص 1.
 4. لوسین بووآ. برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، ص 29.
 5. ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ابن فقیه، ترجمه مختصر البلدان، ص 172؛ معودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ج 1، ص 589.
 6. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ج 2، ص 387، بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ص 293.
 7. ناشناس، اخبار برامکه، ص 5.
 8. ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ابن فقیه، همان، ص 172.
 9. لوسین بووآ. برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، ص 31-32.
 10. عبدالحسین زرین کوب، ایران بعد از اسلام، ص 442.
 11. غیاث الدین بن همام الحسنی (خواند میر)، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج 2، ص 233.
 12. چون در هیچ کدام از منابع دیگر به وزارت برمک اشاره نشده و دیگر منابع بر وزارت خالد تاکید دارند و وی را اولین کس از برمکیان می‌دانند که به وزارت رسید.
 13. ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، الوزراء والکتاب، ص 125.
 14. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ج 12، ص 5231.
 15. لوسین بووآ. برمکیان بنا به روایات عرب و ایرانی، ص 62.
 16. ناشناس، اخبار برامکه، ص 28.
 17. ر.ک: سید صادق سجادی، تاریخ برمکیان، ص 61-72.
 18. محمد بن علی ابن طباطبا (ابن طقطقی)، تاریخ فخری، ص 287.
 19. ضیاءالدین برنی، تاریخ آل برمک در عهد بنی عباس، ص 24.
 20. همان، ص 25.
 21. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ج 12، ص 5298.
 22. عبدالحسین زرین کوب، ایران بعد از اسلام، ص 444.
 23. عزالدین بن اثیر، تاریخ کامل، ج 8، ص 2703.
 24. محمد بن خاوند شاه بن محمود (میرخواند)، تاریخ روضه الصفا، ج 3، ص 2603.
 25. محمد بن علی ابن طباطبا (ابن طقطقی)، تاریخ فخری، ص 288.
 26. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص 791.
 27. پی.ام. هولت، آن. ک. لمبتون، تاریخ اسلام (پژوهش دانشگاه کمبریج)، ص 172.
 28. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ج 2، ص 384.
 29. محمد بن خاوند شاه بن محمود (میرخواند)، تاریخ روضه الصفا، ج 3، ص 2598.
 30. ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، الوزراء والکتاب، ص 289.
 31. ناشناس، اخبار برامکه، ص 85.
 32. عبدالرحمن ابن خلدون، العبر (تاریخ)، ج 2، ص 315.
 33. عزالدین بن اثیر، تاریخ کامل، ج 8، ص 3702.
 34. همان، ص 3703.
 35. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ج 12، ص 5310.
 36. عزالدین بن اثیر، تاریخ کامل، ج 8، ص 3703.
 37. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ج 12، ص 5310.

38. ابوعبدالله بن احمد بن ابوبکر حمد بن نصر مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، ص 306/ محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای، مجمع الانساب، ص 362.
39. ابوعبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، الوزراء والکتاب، ص 333.
40. ناشناس، اخبار برامکه، ص 162.
41. ابوعبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، الوزراء والکتاب، ص 333.
42. همان، ص 334.
43. همان، ص 328.
44. محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای، مجمع الانساب، ص 363.
45. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ج 2، ص 384.
46. ابوواضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 430.
47. سید صادق سجادی، تاریخ برمکیان، ص 137.
- ***** منبع: فصلنامه علمی- تخصصی تاریخ در آینه پژوهش